أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

روز گذشته راجع به کیفیت حجِ غیر مستطیع و این‌‌‌که کفایت از حَجّة الاسلام می‌‌‌کند یا نه، مطالبی عرض شد و گفتیم که حَجّة الاسلام برای افراد مختلف، مختلف است. و لذا در ظرف عدم استطاعت این حجش حَجّة الاسلام است، و خب چند روایت هم بود، یکی از: «مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَه علیه السلام رَجُلٌ لَمْ يَکُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَ يُجْزِيهِ ذَلِکَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ» حضرت فرمودند: «بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَّةٌ». خب این دلالت می‌‌‌کند که حجش صحیح و حَجّة الاسلام است.

روایت دیگر: «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِک عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَه علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَکُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ أَ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَم» خب این هم صراحت دارد، نعم می‌‌‌خورد به حَجّة الاسلام. اگر بالا هم شبهه‌‌‌ای بود این‌‌‌جا «قَالَ نَعَم» دیگر آن شبهه را ندارد. بعد حضرت می‌‌‌فرمایند: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» باید این حج را انجام بدهد. «قُلْتُ هَلْ تَکُونُ حَجَّتُهُ تِلکَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَکونْ حَجَّ مِنْ مَالِهِ» آیا این‌‌‌که شما می‌‌‌فرمائید باید دوباره حج انجام بدهد، دلالت می‌‌‌کند حجش ناقص بوده است؟ حضرت می‌‌‌فرمایند: نه، در زمان خودش تام بوده «قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» حَجّة السلامش را انجام داده «وَ تَكُونُ تَامَّةً» درست هم هست. «وَ لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُج».

ببینید «فَلْيَحُج» دلالت بر وجوب می‌‌‌کند ؛ باید حج انجام بدهد. عرض شد که مرحوم شیخ در این‌‌‌جا می‌‌‌فرماید که: «وَ إِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ مَحْمُولٌ عَلَى سَبِيلِ الِاسْتِحْبَاب‌» ایشان می‌‌‌گویند این دلالت بر استحباب می‌‌‌کند و کلام حضرت که می‌فرماید: حَجّة الاسلام، بر این مسأله دلالت می‌‌‌کند، چون حضرت فرمودند: حَجّة الاسلام انجام داده و این هم تام است و لیس بناقص. پس بنابراین این «فَلْيَحُج» می‌‌‌شود مستحب؟! این است؟! مولانا اگر ملاک صراحت حضرت؛ بیان حَجّة الاسلام است، چرا شما در یک مورد دیگر می‌‌‌گویید واجب است؟! مگر ما در این‌‌‌جا نداریم که اگر عبد حَجّة الاسلام را انجام بدهد و بعد حّر بشود و عتق بشود واجب است که دوباره حج انجام بدهد؟ و شما گفتید که باید انجام بدهد، مگر در آن‌‌‌جا حَجّة الاسلام نبود؟! هر دو که حَجّة الاسلام است، حَجّة الاسلام که با حَجّة الاسلام فرق نمی‌‌‌کند.

 شما می‌‌‌گویید: آن در زمان رقیّت است، خب ما هم می‌‌‌گوییم این هم در زمان عدم استطاعت است، آن تبّدل موضوع از رقیّت به حرّیت موجب تبّدل تکلیف است، خب ما هم می‌‌‌گوییم در این‌‌‌جا هم تبّدل موضوع است، در عدم استطاعت حَجّة الاسلام انجام داده است.

خیلی خب حالا وقتی که مستطیع شد یک حَجّة الاسلام دیگر برایش ثابت می‌‌‌شود. شما می‌گوئید دو تا حَجّة الاسلام نداریم، ما می‌‌‌گوئیم آن‌‌‌جا هم دو تا نداریم، مرغ یک پا دارد زور هم نزنید.

 شیخ طوسی هستی مخلصت هستیم روی چشممان، ولی دیگر با فرمایش امام صادق نمی‌‌‌توانی شاخ به شاخ بشوی، حواست باشد. هر کاری می‌‌‌خواهی بکنی ما مثل آن‌‌‌هایی نیستیم که می‌‌‌آیند و آبروی امام صادق را ببرند، ولی آبروی علامه مجلسی ریخته نشود. نه، صد میلیارد علامه مجلسی فدای یک ناخن گرفته شدۀ امام صادق هم نخواهد شد، هر چیز جای خودش را دارد.

این‌‌‌جا در خود دلیل شیخ طوسی تناقض است. یعنی خود کلامی را که شیخ طوسی در این‌‌‌جا آورد با ملاک خودش تناقض دارد، و همین طور بقیه هم همین فتوی را دادند، از این‌‌‌جاست که می‌‌‌گوئیم اجماع همه کشک است. این مسأله چیست؟ در این‌‌‌جا مسأله به این کیفیت است و راجع به روایت جمّال هم همین مسأله است، و همۀ این مطالب نسبت به این قضیه به این کیفیت است.

یک مطلب را در آخر در روز گذشته گفتیم که مربوط به حج ناصب بود، حج ناصب و آن‌‌‌هایی که در تحت ولایت نیستند، در بالا یک روایتی داریم که دلالت می‌‌‌کند براین‌‌‌که ناصب اگر حج انجام دهد ـ آن هم باز روایت دیگری بودـ «لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِراً أَحَجَّهُ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلک کانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَ کَذلِکَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَ إِنْ کانَ قَدْ حَجَّ» باید حج را دوباره انجام بدهد، حالا با توجه ـ این‌‌‌جا جای دقّت است ـ به اثبات وجوب حج به نصّ روایت؛ برای کسی‌‌‌که معسر است و بعد به حال یُسر می‌‌‌رسد ـ با توجه به این مسأله ـ حضرت اَردفَه بناصب را در ردیف این قرار دادند. یعنی فرمودند: «وَ کذَلِک النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ» وقتی که شخص ناصب مستبصر بشود و اهل ولاء بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حضرت می‌‌‌فرمایند: واجب است حج را انجام بدهد، این ظهور «وَ إِنْ کَانَ قَدْ حَجَّ» اگر چه این حج را انجام داده است. روایت نسبت به این مسأله ظهور دارد، که این شخص هم باید حجش را دوباره انجام دهد. حالا ما کاری نداریم به این‌‌‌که این در ردیف آن معسر قرار گرفته، همین که حضرت می‌‌‌فرمایند: «وَ کذَلِکَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَ إِنْ کانَ قَدْ حَجَّ». «فَعَلَيْهِ» دلالت بر وجوب می‌‌‌کند ، علیه یعنی بر اوست، یعنی بر ذمۀ اوست، عَلی به معنای ذمّه می‌‌‌آید ، به معنای اختناق می‌‌‌آید، به معنای حکومت می‌‌‌آید، یک همچنین معنایی دارد.

 ولیکن روایت دیگر که روایت صحیحه است وجوب ناصب را نفی می‌‌‌کند ، نه وجوب معسر را. می‌‌‌فرماید: «مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَه علیه السلام عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ الدَّيْنُونَةِ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» بر او حَجّة الاسلام است «أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» یا اینکه فریضه اش را انجام داده است. حضرت می فرماید: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حجش را انجام داده «وَ لَوْ حَجَّ لَکانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» من اینطور خوشم می آید که این دوباره حجش را اعاده کند. اینطور من دوست دارم، یعنی چه؟ یعنی این حجش بدرد نمی‌‌‌خورد. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَيِّنٍ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَ قَالَ کُلُّ عَمَلٍ عَمِلَهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَيْهِ وَ عَرَّفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ إِلَّا الزَّکَاةَ» در مورد زکوة گفتیم که چون باید به اهل ولاء برسد، لذا زکوة قبول نیست، ولی نماز و روزه و این‌‌‌ها قبول است. «فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» قضا برایش نیست حالا این روایت و آن روایت این‌‌‌جا جای اجتهاد دارد و جای تأمل دارد.

 یا مثلاً در یک‌‌‌جای دیگر ـ این روایت حتی صریح‌‌‌تر هم هست ـ داریم که: «عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ کَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمَدَانِيُّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» به امام باقر نوشته است که: «أَنِّي حَجَجْتُ وَ أَنَا مُخَالِفٌ وَ کُنْتُ صَرُورَةً» حج اوّل هم بوده «فَدَخَلْتُ مُتَمَتِّعاً بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ» یعنی طبق حج تمتع انجام دادم «قَالَ فَکَتَبَ إِلَيْهِ أَعِدْ حَجَّک» حجّت را دوباره اعاده کن.

البته مرحوم شیخ می‌‌‌فرماید که این روایت محمول عَلَی الاستحاب است. باز اینجا یک روایت دیگری هم هست، البته احتمالاً این مضمونش همان است منتهی راویش فرق می‌‌‌کند، که همان روایت اَحبُّ الّی باز در این‌‌‌جا یک روایت دیگر است. خب این مسأله در این‌‌‌جا باید مورد توجه قرا بگیرد که مرحوم شیخ در این‌‌‌جا صاف فرموده‌‌‌اند که این حجش مستحب است و خودشان را خلاص کردند، و گفتند که خب حضرت در آن‌‌‌جا فرمود: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حجش را انجام داده «وَ لَوْ حَجَّ لَکَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» یا در یک روایت است انّی لِأَکرَهُ که قبلاً چند روز قبل خواندیم که حضرت می‌‌‌فرمایند: لأَکرَهُ ذلک الحج از این حجی که انجام داده خوشم نمی‌‌‌آید.

در آن روایتی که دارد که «أَعِدْ حَجَّکَ» «فَلْيَحُج» «وَ إِنْ کَانَ قَدْ حَجَّ» در این‌‌‌جا یک مسأله به نظر بنده می‌‌رسد؛ آن مطلب را اول بعد مطلب دیگر که رُند است را می‌‌‌گوئیم.

آن مسأله اول این است که نُصب دارای مراتب مختلفی است؛ یک وقتی شخص ناصبی است به این معنا که اصلاً سابّ است، یعنی این در مقام سّب است و همان ناصبی است که راجع به ابوحنیفه آمده که اصلاً در مجلس درسش امام صادق را مسخره می‌‌‌کرد، مثلاً می‌‌‌گفت این مرتیکه! [نعوذ باللَه] که چیزی نمی‌فهمد، یا می‌‌‌گفت که من به این چرندیات! فتوا نمی‌دهم. یعنی با این عبارت‌‌‌های بی‌‌‌شرمانه از امام صادق تعبییر می‌‌‌کرد، آنوقت آن‌‌‌جایی که بصلاحش بود می‌‌‌گفت: بله من دو سال پیش او درس خواندم، راجع به امام صادق نظر می داد.

و بقول آقای مطهری از مفاخر اسلام است! در جلد دوم کتاب اسلام و مقتضیات زمان ایشان دیده‌‌‌اید؟ در نظر آقای مطهری این ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! به خاطر این‌‌‌که در زندان منصور دوانیقی بود و با او بد بودند، لج بودند. با هم دیگر هر چه بودند که دلالت بر خوب بودنش نمی‌‌‌کند! و اتفاقاً ابوحنیفه آمده بود و با دشمنان امام صادق روی هم ریخته بود، آن محمّد و ابراهیم فرزندان عبداللَه محض و مردم را تحریک به خروج می‌‌‌کرد، این‌‌‌ها که اصلاً دشمنان امام صادق بودند و همان‌‌‌هایی که امام صادق را در طویلۀ زندان حبس کردند و تهدید کردند که اگر تا فردا بیعت نکنی شما را به قتل می‌رسانیم و ابوحنیفه با این افراد رو هم ریخته بود. و نامه‌‌‌ای از او به افراد رسیده بود و تحریک کرده بود که من مردم را به سمت شما خواندم و پول فرستادم منتهی خود نامرد نشست در خانه و گفت اگر اموال مردم دست من نبود که باید به ایشان برسانم من هم ملحق می شدم. آره ارواح عمه‌ات تو آدمی بودی که دنبال این حرف‌‌‌ها بروی؟! این نامه بدست منصور می‌‌‌رسد و منصور می‌‌‌گیرد و در زندان می‌‌‌اندازد، بعد هم ظاهراً با سَم به قتل می‌رسد. خلاصه این آدم، آدمِ ناصبی بود. در مقام نصب‌اند؛ یعنی این افراد.

 یک نَصب هم داشتیم که در مقام مخالف بود، یعنی هر شخصی که مخالف بود این ‌‌‌را می‌‌‌گفتند ناصب، ناصب یعنی به شخصی که اصلاً مخالف مکتب اهلبیت است، این‌‌ ‌را ما از مضمون روایات بدست می‌‌‌آوریم که در این‌‌‌جا دو اصطلاح بوده؛ یکی در مقام عداوت و اظهار عداوت است و اطلاق ناصب به او می‌‌‌شد. یکی هم این‌‌‌که هر کسی که مخالف بود ولی در مقام ابراز عداوت نبود کاری به ائمه نداشت. مثلاً ائمه را مثل یک فقیه فرض می‌‌‌کردند و دنبال سایر مذاهب بودند، و شاید احترام هم می‌‌‌کرد حتی احترام هم می‌‌‌گذاشت ولیکن خب بالاخره آدم به هر که احترام می‌‌‌گذارد که تقلید نمی‌‌‌کند.

این همه افراد هستند که احترام می‌‌‌گذارند، تقلید که می‌‌‌کنیم، بله خب بعضی‌‌‌ها می‌‌‌گویند به ما احترام می‌‌‌گذاری حتماً باید به ما ارادت هم پیدا کنی دست ما را هم ببوسی! نه بابا احترامت را می‌گذاریم تقلید را خودمان می‌‌‌دانیم، از یکی دیگر تقلید می‌‌‌کنیم. گفت مرید هستیم عاشق که نیستیم، هر چیزی یک حدی دارد دیگر.

 نظر بنده این است که در این‌‌‌جا آن نصبی را که امام علیه السلام می‌‌‌فرمایند: باید دوباره حجش را انجام بدهد، آن نصبی است که در حال سبّ باشد. اصلاً آن عبادت باطل است یعنی آن‌‌‌که سابّ است، او مرتد است، حتی واجب القتل است، آن نصب واجب القتل است و این فرد مرتد است.

یعنی شخص شخصی است که در طبق روایت امام صادق علیه السلام «فَإِنَّ اللَه تَبَارک وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً أَنْجَسَ مِنَ الکلب وَ إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَأَنْجَسُ مِنْهُ» حضرت در مورد ناصب می‌فرمایند: أَنْجَسَ مِنَ الکلب در مورد مخالف حضرت نمی‌‌‌گوید اَنجّس من الکلب، در مورد روایات خمس رفقا بروند ببینید، البته ما بحثش را کردیم در همین بحث طهارت انسان خیال می‌‌‌کنم این روایات را آوردیم که چطور کیفیت نجاست و قذارت درونی مقول به تشکیک است، در حالی که قذارت ظاهری مقول به تشکیک نیست، نجس است دیگر. ولی این باطن است که در آن نجاست داریم، اَنجس داریم و مراتب نجاست داریم این‌‌‌ها همه قذارت‌‌‌های باطنی است که این‌‌‌ها هِی باعث می شود کدورت باطنی بیشتر بشود آن ظلمت باطنی اقتضاء می‌‌‌کند بیشتر بشود.

خب به مقتضای این روایت آن ناصبی که در مقام نصب است اصلاً اعمالش قبول نیست. این واجب القتل است باید به قتل برسانی، لذا روایتی که در این‌‌‌جا حضرت می‌‌‌فرمایند: ناصب کلاً حج را باید انجام بدهد، و همین طور در روایت بعدی که امروز خواندیم، به نظر می‌‌‌رسد که در این‌‌‌جا، طبق همان قاعدۀ صحت و بطلان عبادت، این اقتضا می‌‌‌کند که حج باطل است و باید حج را دوباره انجام بدهد. و امّا اگر فرض کنید که ناصب در این‌‌‌جا به معنای مخالف بطوری که در روایت معاویة العجلی، منظور از ناصب همان اهل خلاف بود، در پایین روایت داریم «نَاصِبٍ مُتَدَيِّن» یعنی ملتزم است منتهی خب شما را قبول ندارد، امام را قبول ندارد ولی متدین است، به کسی که فحش می‌‌‌دهد سبّ می‌‌‌کند متدین نمی گویند، این تدین ندارد این‌‌‌که در این روایت داریم این «نَاصِبٍ مُتَدَيِّن» همان نظریۀ ما را که دو جور نصب در این‌‌‌جا داریمرا تأیید می کند.

 یک نصب، نصبی است که در مقام سبّ است و متدّین نیست، این را حضرت می‌‌‌فرمایند: «فَلْيَحُج»، «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» واجب است حج انجام دهد. چون حجش باطل بوده، این اصلاً مرتد حساب می‌‌‌شود و این واجب القتل است. یعنی قتلش جایز است. جایز القتل است و این حجش اصلاً باطل است. لذا حضرت می‌‌‌فرمایند: «فَلْيَحُج». ناصب دوم، ناصب به معنای مخالف است که از این روایت هم همین بدست می‌‌‌آید این را حضرت می‌‌‌فرماید: «وَ لَوْ حَجَّ کان أَحَبَّ إِلَيَّ» این بهتر است که برود حجش را دوباره انجام بدهد. چرا؟ چون حجش صحیح بوده حج باطل که نبوده مثل این سنّی‌‌‌های بیچاره که آنها میلیون‌‌‌ها نفر بلند می‌‌‌شوند می‌‌‌آیند اصلاً هِر را از بِر تشخیص نمی‌‌‌دهند نمی‌‌‌فهمند ابوحنیفه کیست؟! امام صادق کیست؟!

یکی از رفقا بود می‌‌‌گفت: در یک سفر داشتیم نگاه می‌‌‌کردیم دیدیم یک خانواده اندونزی آمده بودند آن جلو می‌‌‌خواستند لباس‌‌‌هایشان را عوض کنند مرد و زن همه لباس‌‌‌هایشان را درآوردند و شروع کردند به شستن در تشت، می‌‌‌گفتند حالا این‌‌‌ها را بعداً می‌‌‌پوشند می‌‌‌روند مسجدالحرام. این چه می‌فهمد!؟ بابا این‌‌‌که لباسش را همین‌‌‌طوری در می‌‌‌آورد و بعد هم می‌‌‌شوید که طاهراً، مطهّراً، متطهّراً با حال طهارت و خلوص نیت برود طواف کند، این‌‌‌ها حالا اهل خلافند؟ حالا این‌‌‌ها حجشان باطل است؟ نه بابا کجا باطل است! خدا از همین ها قبول می‌‌‌کند و شاید هم از آن‌‌‌ها بیشتر از ما هم قبول کند، واقعاً جداً می گویم!! آدم این‌‌‌ها و صفایشان را واقعاً می‌‌‌بیند می‌‌‌گوید با این وضعی که ما داریم کار ما زار است. همین قدر می‌‌‌فهمند، فهمشان همین قدر است، درکشان همین قدر است، حالا حضرت بیاید بگوید نه این‌‌‌که بلند شده آمده در این‌‌‌جا، این حجش باطل است و باید دوباره برود انجام بدهد!! معلوم است حجش درست است منتهی حضرت می‌‌‌فرمایند: اگر این فهم پیدا کرد، پول هم داشت «أَحَبَّ إِلَيَّ» خب بیاید یک حجی را با ولاء انجام بدهد. این بهتر نیست!؟ یک چیز طبیعی است که حضرت در اینجا می‌‌‌گویند که این حجی را که انجام داده در حال خلاف بودهالآن بیاید حج با ولاء انجام بدهد تا اثرش را بیشتر متوجه بشود، که بین این و آن چه فرقی است.

پس با توجه به این قضیه روایاتی که در آن «أَحَبَّ إِلَيَّ» نیست و منظور ناصب است؛ این روایت دلالت می‌‌‌کند بر آن نصب اصطلاحی که عداوت و ابراز عداوت است. مثل همین افراد متجّری و افراد متحدّی که جسارت به ائمه می‌‌‌کنند، که این‌‌‌ها اصلاً واجب القتل هستند. کسی که واجب القتل است حجش که درست نیست، حجش باطل است، می‌‌‌خواهد انجام ندهد حجش باطل است. امام می‌‌‌فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» باید حج را انجام بدهد و اما اگر نه، آن ناصبی باشد که در بعضی روایات دیگر هست، آن ناصب حجش درست است، ولیکن وقتی که مستبصر شد بهتر است حج را دوباره انجام بدهد.

غیر از زکوة که خب آن زکوة یک مورد خاص است. چون وجوبش وجوب تکلیفی است منتهی از باب این‌‌‌که مورد مصرف خاص برایش تعیین شده باید به مورد خاص خودش برسد.

پس بنابراین نظر ما نسبت به دو روایاتی که مربوط به ناصب هست در دو جای مختلف فرق کرد، در مورد ناصبی که سابّ است حج او باطل و باید انجام بدهد، ولی ناصبی که فقط صرفاً خلاف است در این‌‌‌جا حجش درست است و مستحب است انجام بدهد، طبق روایات امام باقر و امام صادق علیهما السلام.

خب حالا فرضاً اگر کسی این مطلب را نپذیرد و بگوید: در این‌‌‌جا یک نصب بیشتر نداریم و همان اطلاق که در آن روایت است؛ همان اطلاق هم در این روایت است و در این روایت هم سبّ نیامده و دلیلی بر افتراق بین دو نصب در این‌‌‌جا وجود ندارد،و یک روایاتی در این‌‌‌جا داریم که حضرت بنحو اطلاق امر به حج می‌‌‌کنند، بعضی روایت‌‌‌ها با دقت و تفسیر بیشتر برای آن اطلاق حج را به استجاب تعبیر می‌‌‌کنند. اگر این مطلب را بگوئیم باید این مسأله را بگوئیم که لسان در تمام این روایات مربوط به ناصب که حضرت می‌‌‌فرمایند: لَأکرَهُ، یا می‌‌‌فرمایند: اُحبُّ اَن یعید، یا در آن‌‌‌جایی که می‌فرمایند: فعلیه اَن یحج و اِن کان قد حجَّ فلیحج، لسان روایت اقتضاء می‌‌‌کند این حجی که انجام داده است آن مصلحت اتیان نشده باشد، حج بلا حج است. این مسأله است. چون این‌‌‌که حضرت می فرماید: فلیحج.

اگر یادتان باشد مدت‌‌‌ها قبل من عرض کردم که اصلاً در مسأله کیفیت استحباب ما یک نظر خاصی داریم؛ در خیلی از موارد ما اصلاً استحباب نداریم خودمان انتزاع استحباب و استخراج این وصف را از مضامین ادّله می‌‌‌کنیم، ولی امام علیه السلام این حرف را نمی‌‌‌زند و نمی‌‌‌فرماید. اگر امام بگوید؛ می‌‌‌گوید مستحبٌ، ما این همه روایات درباره استحباب نداریم؟ این همه روایات درباره مکروه نداریم؟ این همه ادّله کراهت و این همه ادّله استحباب، خود امام گفته مستحبٌ، فیُستحسنُ، ینبغی، انّی اُحبّ، این‌‌‌ها همه دلالت بر استجاب می‌‌‌کند، یا مثلاً در مکروه می‌‌‌فرماید: هذا مکروهٌ یا آن نهیی که بواسطه قرائن استفاده کراهت از آن می شود، خب از این‌‌‌ها هم همین طور. وجوب و حرامش هم که مشخص است. در خود استحباب فی حد نفسه در این‌‌‌جا مسأله است! در مورد استحباب باید ما توجه داشته باشیم.

اگر استحباب راجع به عمل مکرر باشد معنا این است که: آن عمل فی حد نفسه در موقعیت خودش تام و تمام است و وجوب انجام شده، حالا این اعاده انجام می‌‌‌شود.

فرض کنید یک شخصی نماز ظهر را فرادی خوانده و تمام است. و دیگر ملائکه هم از او طلب کار نیستند خوانده و آن‌‌‌ها هم بردند بالا و آسمان چهارم، پنجم چسباندن و رسانده‌‌‌اند به عرش. و خدا هم قبول کرده، گفته حالا بالاخره از بنده خود قبول می‌‌‌کنیم. یک‌‌‌دفعه یک امام جماعت سیّد قُرشی می‌آید و خیلی قشنگ و خیلی خوب، می‌‌‌گویند که مستحب است آن نماز فُرادی به جماعت اعاده بشود، بله این می‌‌‌شود مستحب این دیگر واجب نیست یعنی ملائکه آن نماز اول را رفتند و به عرش خدا چسباندن.

آن هم چه نمازی، نمازی که به عرش خدا بچسبد. گفتش که این نماز تو بالا برود خدا کجا برود. خدا می‌‌‌گوید می‌‌‌خواهید نماز برایم بیاروید!؟ تحفه آوردید!

دیشب در روزنامه می‌‌‌خواندم در احوالات یک بنده خدایی بود می‌‌‌خواندم که ـروزنامه حوزه یک قسمتی بود داشتم نگاه می‌‌‌کردم ـ این قضیه را مرحوم دستغیب گفته بود، معروف هم هست؛ یکی از علما داشته نماز می‌‌‌خوانده و یک دفعه یک دهاتی می‌‌‌آید و صف اول و رکعت اول را می‌‌‌خواند و خب بعد رکعت دوم را می‌‌‌خواند و بعد رکعت سوم را خودش فُرادی می‌‌‌خواند و بعد می‌‌‌نشیند کسیه‌‌‌اش را باز می‌‌‌کند و پنیرش را می‌‌‌خورد، حالا صف اول! تمام مردم می‌گویند: آقا این چه وضعی است، برو گوشه مسجد بنشین، می‌‌‌گوید برو بابا، داد و بیداد می‌‌‌کنند آخر آخوند پیش نماز می‌‌‌گوید چرا این کار را کردی؟

می‌‌‌گوید از آن اولی که من آمدم خیال کردم این‌‌‌جا یک آدم دارد نماز می خواند، آمدم دیدم جنابعالی رفتی دنبال خر خریدن از همان اول که اللَه اکبر را بستی رفتی در بازار دنبال الاغ، ـشروع کرد آن حالتش را یکی یکی گفتن ـ گفتی من الآن دیگر پیر شدم و نیاز به خر دارم و بلند شدی رفتی بازار خر فروش‌‌‌ها، همۀ خیابان‌‌‌ها خر وجود دارد، نیازی به بازار خر فروش‌‌‌ها نیست، رفتی بازار خر فروش‌‌‌ها و الاغ‌‌‌ها را یکی یکی قیمت کردی و یک الاغ سفید خوشگل پیدا کردی و خریدی و آوردی در منزل شروع کردی برایش طویله ساختن آن مال رکعت اولّت بود، رکعت دوم شروع کردی طویله ساختن، آخور برایش درست کردی و فلان.

یارو رنگ به رنگ می‌‌‌شد سیاه می‌‌‌شد و سفید می‌‌‌شد و دید این دارد همه را می‌‌‌ریزد رو، بعد شروع کردی به آخور پرداختی، منم دیدم آمدیم نماز بخوانیم یا برویم تو طویله؟! داریم با جنابعالی می‌‌‌گردیم ما آمدیم پشت سرت نماز بخوانیم گفتیم نان و پنیرمان را بخوریم، نمازمان را فرادی کردیم.

حالا این نماز حضرت حُجة الاسلام و ملاذ الاعلام، ملاذ الانعام. جبرئیل می‌‌‌خواهد این را بالا ببرد!؟ خدا می‌‌‌گوید این نماز را داری بالا می‌‌‌بری بنده کجا بروم؟!

 یک وقت بنده خدایی در شیراز بود این رفته بود در حافظ نشسته بود داشت عرفان می‌‌‌گفت بنده هم از تلویزیون تماشا می‌‌‌کردم خانه یکی بودیم از دوستان قوم و خویش اهل بیت، گفتم این آقا حافظ برود حافظ بدبخت بیچاره کجا برود!؟ کار به جایی رسیده که این آقا می‌‌‌آید آن هم پشتش را کرده به حافظ دارد برای چند نفر صبحگاه بجای ورزش صبحگاهی عرفان می‌‌‌گوید، گفتم بدبخت حافظ الآن می‌‌‌گوید این آمده این‌‌‌جا من کجا بروم! دیگر عرفان گفتن که دست این‌‌‌ها افتاده!!

هیچی همه چیز خر تو خره دیگر عالم خر تو خر است دیگر، همه چیز قر و قاطی شده دیگر وقت ظهور است، سابق بالاخره حدود مشخص بود، مرزها مشخص بود هر چیزی جای خودش را داشت، هر چیزی حساب خودش را داشت، الآن هر کسی هر چیزی که بصلاح است همان را بیان می‌‌‌کنند.

 بله آن نماز [بر حسب فقه ظاهر] درست است. ولیکن واقعاً صحبت در این است و این را می‌خواهم بگویم که: این نمازی که حالا طرف رفته خر خریده ـحالا از این مثال استفاده‌‌‌اش را هم بکنیم ـ این که الآن رفته خر خریده و بعد هم در رکعت دوم رفته طویله ساخته بعد هم در رکعت سوم سوار خرش شده و به مسجد آمده خب این نماز چه فایده‌‌‌ای دارد؟! یعنی واقعاً در روز قیامت این نماز در کفۀ ترازو قرار می‌‌‌گیرد یا نه؟! حالا اگر راوی به امام صادق عرض کند که: یا ابن رسول اللَه شخصی آمده در رکعت اول خر خریده، در رکعت دوم طویله‌اش را درست کرده و در رکعت سوم هم سوار خرش شده، آیا این نمازش را اعاده بکند؟

حضرت می‌‌‌فرماید فلیُعد باید اعاده کند، این فلیُعد مستحب است یا واجب، این نه مستحب است نه واجب، مستحب اصطلاحی نیست. چرا؟ چون استحباب اصطلاحی در جایی است که آن مصلحت فعل اول تدارک شده باشد، حالا مصلحت زائدی برای آن تدارک بکند، مثلاً می‌‌‌گویند نمازهای نافله مستحب است چون تدارک مصلحت فرض را می‌‌‌کند، در روایات داریم، اصلاً علت نفل در روایات بیان شده است.

این‌‌‌هایی که عرض می‌‌‌کنیم این‌‌‌ها همه از مسائل بزرگان است و گرنه از این حرف‌‌‌ها در این کتابها پیدا نمی‌‌‌کنید، این‌‌‌ها همه از چیزهایی است که آن‌‌‌ها فرموده‌‌‌اند و این نکته‌‌‌هایی است که مجتهد باید به این نکات دقت کند تا در فتوایی که به مردم می‌‌‌دهد بداند چه تعبیری را بیاورد، چه طوری فتوی بدهد.

دیدید بعضی وقت‌‌‌ها و بعضی اوقات در سابق مرحوم آقا در بعضی از قضایا صراحتاً نمی‌‌‌گفتند، ولی یک حرفی را می‌‌‌زدند ولی وقتی که از علتش سؤال می‌‌‌کردیم جواب نمی‌‌‌دادند؟!! به خاطر این‌‌‌ مسائل بود. اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد